

متن پیاده سازی شده درس خارج روش شناسی استنباط احکام فقه پزشکی

جلسه چهارم مسلسل 1398 - 1400

جلسه چهارم سال 1398 - 1399 (11 آبان 1398)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

اگر خواسته باشیم مباحثی که تاکنون مطرح شد به عنوان رای کلاس، - رای مختار - بیان کنیم، عرض ما با حذف تمام حواشی این است که نصوص دینی تقسیم می شود به مبین مقاصد و مبین شریعت البته، ممکن است مبین چیزهای دیگری هم باشد، اما کار نداریم. اگر این تقسیم را پذیرفتیم، سوالی که پیش می آید این است که نصوص مبین مقاصد کلان شارع، در استنباط احکام چه نقشی دارد، به مکاتبی اشاره کرده و ما آن ها را کار نداریم، رای کلاس این شد که نصوص مبین مقاصد، می تواند کارایی تفسیری برای نصوص مبین شریعت داشته باشد یعنی فقهی که توجه می کند به مقاصد شارع، ممکن است نصی عام نما یا مطلق نما باشد به نظر او در حالی که به نظر دیگران نه...

دومین مطلب این که در استنباط سندی از نصوص مبین مقاصد، ماعرض کردیم حرف داریم، ممکن است کسی بخواهد از این ها استفاده کند برای استنباط احکام، گفتیم نه... این کارایی سندی ندارد، البته برای حکومت و کارگزاران محمل دارد؛ مثلاً گفته می شود: به گونه ای برنامه ریزی کنید که خانواده لطمه نبیند، اگر بپذیریم که یکی از مقاصد شارع، سلامت خانواده است، اگر بپذیریم که یکی از مقاصد شارع اجرای عدالت است، حاکمان البته با کمک فقها، باید انجام دهند که از این جهت میتواند کارایی سندی هم داشته باشد، البته این گسست در فقه و مصلحت یا در آن مقاله نیست؛ پس یکی کارایی تفسیری و دیگری کارایی سندی برای کارگزاران نظام اما یک بحث هم دارد و آن این که بگوییم هر فقهی د رهر حکمی می تواند، از این اسناد استفاده کند،

همان می شود که می گوییم مقاصد بسند، یا مقاصدمحور که ما رد کردیم. یک نکته دیگر در باب مرجحات، مثلاً در باب مرجحات متعارضین، بنابراین که از مرجحات منصوص، تعدی از مرجحات منصوص یا عدم تعدی را در نظر بگیریم. اگر کسی قائل به عدم تعدی، باشد که هیچ... ولی اگر قائل به تعدی از مرجحات منصوص، می آید یکی از مرجحات را موافقتش با مقاصد شارع قرار بدهد، البته اگر از من سوال کنید که مورد خاصی دارید، نمی توانم جواب بدهم. که مثلاً دو تا متعارض باشند شرایط متعارض را هم داشته باشند، یکی از آن ها با مقاصد شارع موافق باشد و دیگری با مقاصد موافق نباشد، مثالش قدری سخت است؛ ولی اصل توجه به آن لازم است، به این ملاک که آنچه اقرب به نظر شارع است در نظر گرفته شود می گویند که لازم نیست که آن چه در مقبوله ابن حنظله و غیر ابن حنظله است، هر چه که اقرب به واقع باشد، اگر این طور باشد می تواند از مرجحات هم به حساب بیاید! از آن جا که عده ای عهده دار بحث می شوند و قضاوت هایی هم می کنند کل عرض ما این است خلاصه اش....

ما که مقاصد را مطرح می کنیم، یعنی کسی که می گوید نصوص مبین مقاصد، اولاً این بخشی از حرف اوست. می گوید شما به تعبیری باید این را در یک نظام هرمی و حلقوی شارع ببینید. یعنی شما ممکن است د رنگاه اول، تا نگاه می کنید، این که ارث زن نصف مرد باشد، این ظلم است. در حالی که در شریعت مطهر داریم، پس از همین بفهمیم که باید بترسیم؛ جاهایی که از عدالت استفاده نکنیم برای حکم شارع؛ ببینید این جا دو جواب دارد؛ یک جواب این است کسی که مقاصد را مطرح می کند، باید سایر

احکام شارع را هم ببیند، اولاً میدانید که ارث، حق نیست؛ یعنی اگر شارع می فرمود: هر که می میرد باید کل اموالش برود در خزانه دولت؛ البته دولت هم اگر فرزندان آن شخص نیاز دارند، از بیت المال تامین کند. فرض بر این است که ورثه زحمتی برای ترکه مورث نکشیده؛ یک دفعه چشم باز کرده و پدرش مثلاً میلیاردر بوده اگر حتی آمدند و تقسیم کردند، گفتند تلثش... این نهایتاً تفاوت حکیمانه نیست؛ حکیمانه نبودن غیر از عادلانه نبودن است؛ ما گاهی اوقات دقت نمی کنیم و می گوئیم ظلم است. از این میگذریم در همین بحث ارث، فرض بر این است که شارع مقدس مسئولیت هایی برای مرد قرار داده است که برای زن قرار نداده است. هیچوقت شارع نفرموده نفقه فرزندان برعهده زن است؛ ولی فرموده: برعهده مرد است. نگفته نفقه شوهر برعهده زن است، گفته نفقه برعهده شوهر است. یک کسی که مسئولیت مالی دارد، اگر شارع آمد و در اموال تفاوت گذاشت؛ دیگر غیر حکیمانه هم نیست؛ دو تا برادر و خواهر که ارث می برند، برادر که دو برابر می برد باید برادر و ببرد خرج زن و بچه و خودش کند، خانم هم فرض کنید که شوهر دارد، خرجش را هم فرد دیگری میدهد یا اگر شوهر ندارد، حداقل خرج کسی برعهده اش نیست؛ همین را هم باید برادر ببرد عراق و مکه و سوریه خرج کند و بیاید! اگر خواستیم عدالت را در شرع معنا کنیم باید سایر احکام را هم در نظر بگیریم. اصلاً این نقض بر عدالت نیست.... حالا این یک مورد آن است.

اصلاً این حرف من نیست؛ حرف امام صادق است؛ چون زن نفقه برعهده اش نیست؛ ارث هم کمتر می برد.

الان هم که امام این گونه فرموده اند ما خلاف حکمت نمی بینیم؛ ممکن است که ما توجه نکنیم؛ اگر شارع هم نفرمود، بعد این سوال پیش می آید که بهتر نبود شارع، حق او را نصف و حق او را برابر قرار میداد؛ بعداً شما مسیر را عوض نکنید، تا بحث می شود عده ای می گویند شما این جا چه می گوئید؟ گفته می شود که بحث همین است که اولاً ارث حق نیست؛ حتی اگر هیچ جهرتی هم نبود، شارع فرموده بود که زن ها کمتر می برند... اصلاً نبرند... میدانید که برخی کشورها اصلاً ارث ندارند، می رود در خزانه بیت المال دولت، بعد دولت مخارج اطرافیان فرد متوفی را میدهد. برخی کشورها هستند که اگر زن کارمند است، نفقه مرد را باید بدهد، اگر مرد کارمند است، نفقه زن را باید بدهد، یعنی می گویند فلانی کارمند هست و دارد حقوق می آورد. پس ببینید ما در یک نظام، این موردی را که پیدا می کردند و می گفتند ظالمانه است، این است وضعیتش. (این یک نکته) که گفتم مورد را باید درست تحلیل کنیم، یا مثلاً دیه؛ تا گفته می شود که دیه زن نصف مرد است، می گویند عادلانه نیست؛ مگر زن و مرد دیه اشان فرق می کند!! ان اکرمکم عند الله اتقیکم... اصلاً مگر دیه قیمت انسان است؟! این اولاً باید معلوم شود؛ دیه پیغمبر خدا با کریم شیره ای یکی است. اگر بناست که ارزش باشد، باید گفت که پیغمبر، با فلان معتاد نباید برابر باشد، باید بحث شود. نکته دوم این است: اگر کسی گفت: عدالت از مقاصد است، و فقیه به عدالت توجه کند، و ما یک جاهایی که به قول دوستان ، عقلا، عادل می دانند، دیدیم شارع زیر پا گذاشته است. حتی با آن نظام حلقوی و هرمی هم نتوانستیم درستش کنیم؛ اگر مورد را شارع استثنا کرده، ما روی سر و چشم می گذاریم ولی اگر استثنا نکرد، چه می شود؛ یعنی ما به صرف این که یک مورد یا دو مورد شارع، آن هم عدالت بازاری مخالف در آمد، بگوئیم دیگر اطمینان نداریم! نه... شارع نصوص مبین مقاصد را دارد، بالاخره آن ها را برای ما آورده... ليقوم الناس بالقسط را که برای جن نیاورده است... هر جا شارع تصرف کرده است، تصرف شارع مقدم است. این مثل وضع الفاظ است، مگر نخوانده آید که در وضع الفاظ مرجع، عرف است؛ الا کجا؟ الا جایی که خود شارع دخالت کند. مثلاً شارع در معنای وجه در وجوه تصرف کرده است. روایت زرارة... تصرف کرده است و ما استثنا می کنیم؛ هر جا شارع تصرف نکرد، چه می شود؟

عدل هم همین است، یک مفهوم عقلایی است که شارع، در نصوص دینی آورده است. اگر یک جاهایی شارع حکمی که سندش هم درست است، شارع حکمی را آورده که با عدل ناسازگار است. آن جا می گوئیم حکم شارع مقدم است. ولی اگر نیاورده و از آنطرف هم عدل از مقاصدش هست، و مثلاً نصی در کنار عدل یک جور معنا می دهد، نمی توانیم از عنصر عدالت استفاده کنیم؛ مگر این که کسی شدیداً اشعری شود. میدانید که اشاعره منکر عدل نبودند، اشاعره می گفتند که عدل را باید، شارع تفسیر کند، العدل حسن؛ یعنی آن چه انجامش نیکوست. یا ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع... و بعد می گفتند که این ها مفاهیم پسین دینی اند. و هیچ درک ما نسبت به عدل قبل از دین، ارزش ندارد، چون اصلاً شارع پیشین دین ندارد؛ اسکندری در حاشیه کشاف می گوید: که اگر بگوئید، کفر است و این به این معناست که شارع، می خواهد در چارچوب عدل، احکام را بیاورد. لذا این ها نه عدل را قبول می کنند پیشین دینی، نه حسن و قبح را قبول می کنند و نه احکام را تابع مصالح و مفاسد می دانند، و از انکار عدل می رسند به انکار حکمت؛ این حزم ظاهری می گوید که اگر ما به خدا حکیم می گوئیم چون، علم است؛

مثل این که شما به بچه اتان بگویید نرگس خانم، محمود آقا؛ نه این که معنایش این است که خداوند طبق حکمت کار می کند. که در واقع اگر این طوری بگویید دارید برای کار خدا چارچوب درست می کنید. خودشان را عدلیه و شیعه می دانند و مقابل اشاعره می دانند؛ ولی عملاً راه آن ها را میروند. البته باید حرف آن ها معلوم شود، کاری که ما در فقه و عقل کردیم، یادم است که چقدر در مشقت افتادم که حرف خودشان را پیدا کنم....

ببینید در موضوع «دروغ»، اگر ما زندگی را با همسر بر اساس دروغ درست کنیم، ما داشتیم پرونده های قضایی که طرف، شانزده سال به همسرش دروغ گفته است. و بعد هم گفته که در مکاسب بوده دروغ به زوج!!! اگر کسی مقاصدی باشد این را از همان اول نمی فهمد که انسان زندگیش را بر اساس دروغ بنا کند.... در عقدش چهارتا دروغ بگوید... بعد که زوجیت منعقد شد، زندگیش را با دروغ بنا کند، اگر دروغ این باشد به خدا قسم، دین را این گونه به مردم معرفی نکنید! ببینید دروغ به زوجه این است من بحثش را در مکاسب محرمه آوردم... که گاهی اوقات اداره زندگی یک انسان بر این اساس تنظیم می شود. مثلاً زن می گوید دختر همسایه این را دارد، و رفیقمان این را دارد، و شما هم می گوید ندارم، تا این که بگویی انشالله چشم پول به دستم برسد، برایت اولین فرصت که پول به دستم برسد می خرم، و خودت هم میدانی که نمی توانی بخری... یعنی در واقع یک نوع تدبیر زندگی است. توریه هم همین را می گوید اگر ما بخواهیم با توریه باب دروغ را باز کنیم، یعنی توریه را جانشین دروغ کنیم، چون در آقایان توریه خیلی راحت است؛ شما می گویی پول داری به من قرض دهی؟ می گوید ندارم، و منظورش این است که کف دستم ندارم. در حالی که در جیبش دارد. یا این که فردا صبح خانه هستی که من بیایم سراغت؟ می گویی نیستم در حالی که منظور این است که پشت بام خانه نیستم! ببینید اگر ما این راه ها را باز کنیم، آقایانی که تا صحبت می کنی می گویند توریه فلان... آیا دین این است؟ دیگر چه اطمینانی به این دین می ماند؟! یکی از آقایان بود که دروغ را فی نفسه گناه نمیدانست. (یکی از بزرگان مراجع)؛ دروغ را گفته بود به اعتبار ما یترتب علیه باید قضاوت شود! و الا فی نفسه حرام نیست! برخی از آقایانی که مقلد ایشان بودند، برخی دیگر می گفتند ما به مقلدین ایشان نمیتوانیم اطمینان کنیم. چون این ها مقلد این آقا هستند، این آقا هم می گوید فی نفسه جایز است، لو لا ما یترتب علیه من الفساد الثانوی... (نه خود دروغ) لذا می گفتند ما چه میدانیم که این ها دارند راست می گویند....

این را بگذارید کنار این جریان که شارع می خواهد اطمینان و وثوق به حرفها باشد، جامعه، جامعه سالمی باشد، بعد می رویم سراغ توریه می بینیم جایی است که کسی جمله ای را می گوید و این جمله واقعا ظهور در دو معنا را دارد.. نه این که مثل جمله پشت بام نیست، ولی او یک برداشت می کند و او هم یک برداشت؛ وقتی به آن عالم سنی گفتند افضل اصحاب نبی، کیست؟ چه جواب داد؟ گفت: من بنته فی بینه... نمی دانست که این شیعه هست یا سنی!... یا آن داستان عقیل؛ در جواب معاویه بود، یک جمله ای گفت: بلعن علی الا فالعنه... اما این که در خانه نیستم یا پشت بام نیستم یا کف دستم ندارم این ها را نمی توانیم مصداق آن بدانیم. اگر کسی معتقد به مقاصد باشد از این ادله استفاده نمی کند.

مرحوم شیخ دارد که کذب را دو چیز توجیه میکند یکی از این دو حالت مصلحت است؛ به هر حال این قضایا نباید منتهی به این شود که معتقد شویم هدف، وسیله را توجیه می کند؛ باید مصلحت شرعی باشد، مصلحت اهم، باشد، بلکه محمل دارد، اگر مصلحت اهم باشد، یکی حفظ مؤمن است... خانواده بنا هست حفظ شود... جایی مصلحت نیست پای منفعت است. به هر حال این که مصلحت شرعی باشد، اهم است. نه این که من بگویم همه می گویند. این را که آقایان هم گفته اند. این قضیه در وعده به زوجه هم می آید. آن جا محدودیت پیدا می کند. این که ما بنای زندگی را بر اساس دروغ بنا کنیم من که نمی فهمم و بنا هم ندارم بر آن فتوا دهم و نه این که به اسلام نسبت دهم. بنده اصراری ندارم به این مطلب؛ ولی نکته این است که آدم این گفتمان را پیدا کند. یعنی اگر انسان گفتمانش این گفتمان باشد، خیلی جاها می تواند یک مقاصد را بر یک مقصد ترجیح دهد. یا یک مصلحت را بر یک مصلحت دیگر ترجیح دهد.

روایتی بود که سفیان ثوری آمد خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد که پیغمبر موقع طواف چه کار می کرد؟ امام علیه السلام فرمودند که پیغمبر می رفت، دست به حجر می زد و بعد آخر کار هم با استلام حجر تمام می کرد، سفیان ثوری، امام صادق را تعقیب می کند، در طواف همان موقع که سوال می کند، می بیند که امام نرفت سراغ حجر، از همان دور یک دستی تکان داد و برگشت، رفت سراغ امام و به امام گفت مگر شما نگفتید که رسول خدا موقع طواف این کار را می کرد؟ حضرت فرمودند که رسول خدا یک موقعیتی داشت که ما نداریم، او خود به خود وقتی می خواست به طواف برود جمعیت می

شکافت و مزاحمتی با کسی نبود، لذا پیغمبر هم می رفت و طواف می کرد، یا اضافه کنیم جمعیت کمتر بود، اما الان ما چنین حکمی نداریم، البته این بحث مقاصد نیست؛ اما اگر کسی این گفتمان را داشته باشد، که وقتی می خواهد اجرای شریعت بکند، آیا یک مقصد یا یک حکمت دیگر زخمی نمی شود؛ و گر نه بگوییم نه به هر قیمتی شده باید استلام حجر صورت بگیرد. یا هر جور شده باید طواف در آن فاصله سیزده متر و نیم صورت بگیرد! بگویید که برخی گفته اند که اگر اضطرار باشد..... بحث این است که برخی این را نگفته اند. البته باید مواظب باشید به آن حرفهای روشنفکری هم نیفتید. اما این طرف باید یک گفتمانی باشد برای فقیه؛ هر جا نتیجه داد، داد و هر جا نداد، نداد.

دیدم هفته گذشته یکی از آقایان مصاحبه ای کرده بود، که ما مطلقا مقاصد را قبول نداریم در استنباط، این همان فقه سنی هاست. من آن آقا را نمی بینم که سوال کنم که واقعا یعنی چه؟ شما دو تا مثال بزن؛ اگر شما منظورتان از مقاصد، قیاس است، آیا استحسان است؟ سد ذرایع است؟ در واقع این ها تقصیر تو هست که این ها را نمی فهمی... چون رفتی فرق این ها را بفهمی. اگر نه منظور از مقاصد همین است که امروزه می گویند، نصوص مبین مقاصد... اصلا بشود فقه سنی ها، آیا اشکال دارد به مرحله و امتزاجی برسد که هم آنها استفاده کنند هم ما؟ اشکال دارد؟ بعد هم تفاوت جوهری دارد، مشکل این است که برخی آثار را نمی خوانند.... بحث این است که چه کسی گفته سنی ها؟ برخی از آن ها ضد مقاصدند... اصلا اشاعره کفر می دانند، وعمده فقها هم اشعری هستند از اهل سنت... یا ابن حزم ظاهری ها، این ها منکر مقاصدند، می خواهم بگویم گاهی حرفهای نسنجیده، مطالعه نکرده بیان می کنند که در جای خود قابل تامل است.

من یک تذکری بدهم و بقیه مطالب بماند برای هفته آینده و آن، این که یک نظریه، مثل همین نظریه مقاصد، ما پایان نامه ای نقدش می کنیم، مثلا می گوئیم استدلال شما به این آیه درست نیست؛ شما می گوئید مقصد ما عدالت است، این آیه را می آورید در حالی که این آیه هم دلالت نمی کند. این را من می گویم نقد پایان نامه ای؛... هیچ وقت نظریه را این جور نقد نمی کنند. شما ممکن است در مثال نظریه حرف داشته باشید. لذا در این باره دقت داشته باشید. به این آیه دارد مثال می زند شما این مثال را از دستش بگیرید. آیا شما منکرید که شارع مقاصدی دارد؟ پس مقاصد دارد. آیا قبول دارید که مقاصد قابل کشف است؟ حداقل خیلی مواردش؛ یا خود شارع بیان کرده یا ما با عقلمان می فهمیم.... یعنی آیا اگر شارع نگفته بود که من پیغمبران را برای چه فرستادم، آیا ما مقصود از بعثت آن ها را نمی فهمیدیم؟ مگر کسی بخواهد لجبازی کند یا یک چیزی بگوید... قابل کشف نیست؛ ما قبول داریم که خیلی وقتها مقاصد قابل کشف نیست اما کلی اش را قبول داریم. سوال این است که آیا شارع مقدس، فارغ از مقاصد، احکام را آورده است؟ یا نه عاقلانه این است که هر قانونگذاری در راستای تامین منافع احکامی را جعل می کند. و الا مقاصد یک راه برود و احکام هم یک راه دیگری برود! مقاصد، عدالت و تزکیه و تعلیم... یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمة... پس باید در راستا باشد، وقتی در راستا باشد، آن سوال پیش می آید، چگونه می شود استفاده کرد؟ تمام دنیا وقتی می خواهند احکامی را به اصطلاح تفسیر کنند نصوص قانون را باید با توجه به روح قانون، لحاظ قرار دهند... حتی می روند سراغ مساله ای که مقصود قانون گذار از این چه بود؟ یا در خبرگان قانون اساسی چقدر از این قاعده می توان استفاده کرد.

الحمد لله رب العالمین